

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد
بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

28 جون 2013

طوفان شب

تاریکی وهم انگیز بود و از روزنه ها صدای بهم خوردن شاخه های درختان می آمد و طوفان تند و خشن به در و دیوار و سطح بامها سر میکوبید. عقربه ساعت دیواری چون آواره ای بی پناه آرام و آهسته و با خستگی، پاهای بینوایش را میکشانند. از شبگردان مست دیگر نشانی نبود.

اما من بوی مرگ را حس میکردم. دهان پنجره کوچک اتاق من بوی مرگ میداد. آهسته و لرزان عقب پنجره رفتم و به تاریکی قیرگون شب نگاه دوختم. آه! خاطره ای که سالها ست در ذهن مغشوش من تصویر ماندگار گذاشت، خاطره ای که در جان و دلم مکان گرفت، خاطره آن تابوت بود.

من در تاریکی بیمناک شب دیدم، که طوفانی خشمگین تابوت قلب مرا روی شانه هایش حمل میکند. کاش شاهد به خاک سپردن تابوت قلبم میبودم. کاش میدیدم که آن عضو رنجدیده را در آرامگاه جاودانه اش به خاک سپردند و آرامشش بخشیدند.... نه اینطور نبود. تابوت قلب من همچنان آواره و سرگردان به دستان بیرحم طوفان شب ماند و این حادثه هر شب تکرار میشود... در دل شب... در سکوتی که همه بیخبر هستند، اما من تابوت قلبم را

روی شانه های بیرحم طوفان شب مینگرم. کسی از خواب بلند نمیگردد،
کسی داد و فریاد نمیزند. و این حادثه هر شب تکرار میشود. من شاهد هستم
همه به خواب میروند و من در دل شب اشک میریزم و به تابوت سیاه قلبم در
تاریکی نگاه میکنم، به آن تابوت سرگردان زیر شلاق باد و طوفان.... و این
بیرحمی و درد هر شب تکرار میشود.
ناهید غزل غنی زاده

(ناهید "غزل" غنی زاده -1357، لیسه زرغونه، کابل)